

شعر امروز سویدن



برونوک او بییر، شاعر سویدنی

آن مرد خانه ندارد
او دوستی ندارد
او قلبی ندارد
او با تردستی
دو نیمه مردم را
به هم گره می زند

پاییز

پاییز

پاییز

پاییز

یک جفت ابر را تمبر می زنم

آسمان را برای تو می فرستم

که ایستاده است در بیشه آسمان

با باقی مانده خاکستر دخترت در

دست

پاییز

پاییز

پاییز

پاییز



ترجمه: محمدشریف سعیدی

روی این سطرها
می لغزند
چشم های زیبا

من
لبه های معجزه بودم
پرتاب شده
سوی سگ ها
بیست و ششم نوامبر ۱۹۵۱

عشق

شما نمی دانید عشق چیست

تکرار می کنم

شما نمی دانید

عشق چیست

تو می روی

تا دریا

بناز می شود و

تسلطه پشتت سرت

باقی:

بوی خفیفی از گوشتی

که از

زنی؛ وقتی

شانهاش را زمین گذاشت

در تاریکی می فشارد
و چیزهایی را که باید
از چشم کودکان پنهان نگه می دارد

بر جعبه های من
که با دقت زیاد ساخته شده اند
پیام هایی است
یکیش این است
محصولی جدید از شرکت بسته بندی گاینداه
دیگریش
شرکت گایتی
همین طور سمت دیگرش
نوشته است «افق»

من

این انباری جعبه ای شکل را اجاره کرده ام

و جعبه های خوش ساخت را گرفته ام

تا زندگی ام را که شکل جعبه اند

در آنها جا بدهم

همه چیز

- همان گونه که شب -

تاریکی ای است در دل تاریکی

چون جعبه ای که از درون انباری می آید

یک جفت ابر را تمبر می‌زنم
آسمان را برایت می‌فرستم
و همان عصر انگشتان شستم را بر دختر سردی می‌گذارم
و خاکستر را در نوک پستان‌هایش فرومی‌برم
پاییز
پاییز
پاییز
پاییز

پنجره‌ای که در باره‌اش سخن می‌گویم
سپیده‌دم
سپیده‌دم چمپاتمه زده، تو نوازشش می‌کنی
قطار
این جا نمی‌ایستد
تتها
چرخ‌هایش را نشان می‌دهد
به تو آسمان بانو!

سه صد هزار درخت
کسی که توانست برگ‌ها را بشمارد
انتظار بلندی دارد
از شانس خودش

نُه سال
مادری کور
آینه پشت آینه
بر پشت کشیده
تا اتاقی دختر
صدای تو
چنان مشهور است
که اگر
پایین را نگاه کنی
کوه‌ها را می‌بینی

تو زیبایی
تو کشف کردی
که بیماری بزرگی
بسترش را گسترده است
بر سرزمین من

همه آنچه را شما ساخته‌اید
همه آنچه را شما قیمت گذاشته‌اید
ما خویشتن را

و گلوله
آرام فرود می‌آید
می‌افتد
از پشت تروریست

تو می‌خوابی
کفش‌ها خالی‌اند
آزاد برای رفتن

دفتر پنجره پنجره‌ات
خون کودکان آویخته است
در طبقه‌بندی‌های شیرین
و تلخ



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴